

## تحلیل مثال‌های مربوط به پیشه‌ها و تأثیر آنها بر گفتار

دکتر سیداحمد پارسا\*

دانشگاه کردستان

### چکیده

گوناگونی پیشه‌ها در هر جامعه‌ای، منطبق با نیازها و شرایط آن جامعه است. ابزار، اصطلاحات و محیط کار این پیشه‌ها نیز با یکدیگر متفاوت است. وجود پیشه‌های مختلف در هر جامعه‌ای، این سؤال را پیش می‌آورد که آیا مشاغل و موقعیت اجتماعی افراد بر گفتار آنان تأثیر دارد یا خیر و آیا از طریق بررسی مثل‌های مرتبط با فعالیت این پیشه‌ها، می‌توان این پیشه‌ها را مورد نقد و بررسی قرار داد یا خیر؟

در این مقاله، کوشش شده تأثیر پیشه‌های روستایی و شهری بر مثل‌ها به عنوان بخشی از زبان و فرهنگ عامه، مورد بررسی قرار گیرد. این مسأله در سه هزار مثل فارسی که به روش نظام‌مند انتخاب شده‌اند، مورد بررسی قرار گرفته است. روش تحقیق کتابخانه‌ای و منبع مورد استفاده، کتاب دوازده هزار مثل فارسی و سی هزار معادل آنها است که دلیل انتخاب آن، جامعیت این کتاب، نسبت به کتاب‌های دیگر از این نوع، از جمله امثال و حکم دهخدا می‌باشد. بررسی یافته‌ها از این رهگذر، بیانگر بافت اجتماعی جامعه در زمان گذشته بوده است؛ و تغییر و تحول پیشه‌ها را، در مقایسه با پیشه‌های امروز می‌سنجد، از بین رفتن، ماندگاری و تغییر این پیشه‌ها را می‌نماید و میزان اهمیت آنها را با توجه به بسامد امثال مرتبط با فعالیت این گونه پیشه‌ها نشان می‌دهد. افزون بر این، بررسی امثال مرتبط با فعالیت هر پیشه‌ای، به طور جداگانه نیز می‌تواند به نتایج قابل توجهی منجر شود. همچنین بررسی بسامد امثال مرتبط با پیشه‌های مختلف، بیانگر میزان اهمیت این مشاغل و تأثیر آنها بر امثال به عنوان بخشی از زبان می‌باشد.

واژه‌های کلیدی: ۱. مثل ۲. مثل عوام ۳. شغل و امثال ۴. ابزار و امثال.

### ۱. مقدمه

پیشه‌ها در هر جامعه‌ای، منطبق با نیازها و شرایط آن جامعه می‌باشد. دارندگان هر پیشه با ابزار، محیط کار و اصطلاحات خاص حرفه خود سر و کار دارند. در این پژوهش، در صدد بررسی تأثیر مؤلفه‌های شغلی بر گفتار دارندگان این پیشه‌ها می‌باشیم و در صدد بررسی این مسایل، از دیدگاهی نسبتاً متفاوت با دیدگاه‌هایی هستیم که تاکنون به بررسی تأثیر چنین مؤلفه‌هایی بر زبان پرداخته‌اند.

بررسی فرهنگ عامه از طریق کنکاش در مثل‌های فارسی مربوط به این پیشه‌ها، به عنوان یکی از منابع قابل اعتماد در شناخت طبقات شغلی و تحلیل و بررسی آنها، مبنای پژوهش حاضر می‌باشد.

در این پژوهش، یکی از شاخص‌های فرهنگ عوام، یعنی امثال آن، مورد بررسی واقع شده است. پرسش پژوهش بر این اساس است که از سویی مؤلفه‌های شغلی بر امثال، به عنوان بخشی از گفتار تأثیرگذار هستند. از

سوی دیگر، با بررسی این مثال‌ها، می‌توان به شناخت جدیدی از مشاغل جامعه در گذشته و میزان و اهمیت آنها دست یافت.

تردیدی نیست که پیدایش مشاغل در هر جامعه‌ای، معلول شرایط فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، جغرافیایی و اقتصادی است؛ ولی به نظر می‌رسد نقش ابزار در تغییر شرایط زندگی و به تبع آن، ایجاد مشاغل جدید و از بین رفتن برخی از مشاغل قدیمی‌تر بیش از سایر عوامل باشد.

شناخت گذشته فرهنگی جامعه، ما را در شناخت بهتر حال و آینده راهنمون خواهد گشت و تلاش این پژوهش نیز در این راستاست.

فرهنگ جامعه به دو شاخه فرهنگ رسمی و فرهنگ عوام تقسیم می‌شود. فرهنگ رسمی، مربوط به دانش‌آموختگان یک جامعه و فرهنگ عوام مربوط به عامه مردم است. فرهنگ عوام، بسیار متنوع است و در بردارنده قصه‌ها، افسانه‌ها، آوازها، ترانه‌ها، مثل‌ها، معماها، مثل‌ها و غیره می‌باشد که قرن‌ها سینه به سینه از فردی به فرد دیگر منتقل شده است و همان‌گونه که کشف یک اثر یا یک ابزار باستانی ما را در شناخت بهتر زندگی پیشینیان یاری می‌کند، بررسی فرهنگ عامه نیز به همان اندازه و شاید بیشتر، ما را در شناخت روحیه‌ها، عادت‌ها، آداب و رسوم و باورهای پیشینیان راهنمون می‌سازد.

اروپاییان با توجه به درک اهمیت فرهنگ عامه، از دو قرن پیش، توجه زیادی به آن نشان دادند. اهمیت این توجه تا بدان حد است که «سازمان فرهنگی یونسکو، در بیانیه‌های متعددی، از جمله در بیست و پنجمین کنفرانس بین‌المللی خود، در نوامبر ۱۹۸۹ «توصیه حفظ فرهنگ سنتی و فولکلور» را تصویب و دولت و نهادهای فرهنگی جهان را به گردآوری و پاسداری و پژوهش این دانش تشویق کرد» (وکیلان، ۸: ۱۳۸۰).

یکی از جلوه‌های فرهنگ عامه امثال است. «مثل یکی از قدیمی‌ترین جلوه‌های ادبیات بشر می‌باشد. انسان پیش از آن که شعر بگوید و قبل از آن که خط بنویسد، اختراع مثل نموده و در گفت‌وگوهای خود به کار برده است (بهمنیار، ۱۳۶۱).

مثل چاشنی کلام است و همه مردم از شهری و روستایی؛ تحصیل کرده یا بی‌سواد؛ مرد؛ زن؛ پیر و جوان؛ همه به تناسب موقعیت از مثل استفاده می‌کنند و کلام خود را با آن می‌آرایند تا بهتر به دل نشیند.

مثل؛ به عنوان یکی از شاخصه‌های فرهنگی، می‌تواند منبع قابل اعتمادی برای پژوهشگران باشد؛ زیرا مثل‌ها میراث ارزشمند و ماندگار فرهنگی هر جامعه‌ای به شمار می‌آیند و پاسدار بخش بزرگی از فرهنگ آن جامعه محسوب می‌شوند مثل‌ها گنجینه‌هایی هستند که نه شرایط جوی چون باد، باران، برف و سرما را توان فرسایش آن بوده و نه پیشامدهای ویرانگر و خانمان براندازی همچون زلزله، طوفان و غیره، یارای ستردن آن را از اذهان داشته‌اند.

«چنان که دو سه بار تغییر خط، ادب و علوم گذشته ما را یک باره محو کرد، تنها این قسمت را (آن دشمن خانه برانداز) نتوانست از میان بردارد» (دبیرسیاقی، ۲۲: ۱۳۷۰).

تعریف‌های مختلفی از مثل ارائه شده است که می‌توان آنها را در چند رویکرد طبقه بندی کرد و در این جا، مجال پرداختن به آنها نیست؛ اما به نظر می‌رسد تعریف واتیکینگ (۱۹۳۲) به دلیل توجه به زمینه استعاری آن، تعریفی تقریباً جامع و مانع به شمار رود:

«مثل یک گفته مختصر و مفید، با کاربرد معمول و مشخص و یک جمله موجز است که اغلب به صورت استعاری و آهنگین، به منظور بیان برخی حقایق به کار می‌رود و تجربه یا مشاهده‌ای که برای همگی آشناست، آن را معین می‌کند (پاکزولی، ۲۰۰۲)» (Paczolay).

یکی از این جنبه‌ها بررسی زبان، از زاویه حرفه‌های مختلف انسانها می‌باشد. دارنده هر پیشه‌ای، با ابزارها، وسایل و اصطلاحات خاصی سر و کار دارد که با پیشه‌های دیگر متفاوت است. انعکاس این موارد در زبان، موجب شده که سخن گفتن این افراد، به ویژه هنگامی که از موضوعات تخصصی مربوط به مشاغل خود سخن می‌گویند، به گونه بارزی

با یکدیگر متفاوت باشد. زبان‌شناسان این زبان‌گونه را «ویژه‌زبان»<sup>۱</sup> (register) نامیده‌اند:

«زبان‌گونه‌هایی را که با مشاغل، تخصص‌ها یا موضوعات مربوط می‌شوند، «ویژه‌زبان»، نامیده‌اند. مثلاً ویژه‌زبان

حقوق، متفاوت با ویژه زبان طب می‌باشد که به نوبه خود متفاوت با ویژه زبان مهندسی و غیره است. معمولاً «ویژه زبانها» صرفاً با تفاوت‌های واژگانی، یعنی با استفاده از واژه‌های خاصی یا از معانی خاصی از واژه‌ها، متمایز می‌گردند...»

«ویژه زبانها صرفاً مورد نسبتاً خاصی از زبان گونه معینی هستند که موقعیت اجتماعی، آنها را پدید می‌آورد» (ترادگیل، ۱۳۲: ۱۳۷۶).

تأثیر این «ویژه زبانها» بر گفتار عادی گویندگان آنها، نیاز به پژوهشی جداگانه دارد که از حیطه کار ما خارج است، اما تأثیر پیشه‌ها بر شکل‌گیری امثال، به عنوان بخشی از زبان و فرهنگ یک جامعه، انکار ناپذیر است. امثال را می‌توان با توجه به ارتباط آنها با مشاغل مختلف، از طریق توجه به ابزار، محیط و مواد لازم هر پیشه یا حرفه منعکس در آنها طبقه‌بندی کرد و مورد بررسی قرار داد. لازم به ذکر است این بررسی‌ها در راستای تعیین خاستگاه امثال از نظر پیشه‌ها می‌باشد.

قدمت پیشه‌ها به آغاز تمدن بشر بر می‌گردد و معلول شرایط اجتماعی می‌باشند. «در دوره مادها که آغاز عصر تاریخی پادشاهی ایران است، مردم در دو گروه شغلی «شبانان و برزیگران» جای داشتند» (طیبی، ۱۳۷۴: ۸۱۳). این روند بنا به اقتضای ضرورت تغییر کرد، زیرا پیشگیری از حمله آشوریان تشکیل طبقه سپاهیان را اجتناب ناپذیر کرد. «سلطه آشوری‌ها که در همسایگی ایران غربی، دولت نیرومندی تشکیل داده بودند و به قصد اسارت و بردگی اقوام همسایه، دست به تجاوز زده بودند، به این امر کمک کرد؛ قبایل ایرانی که تا آن وقت، از کشاورزان و شبانان تشکیل شده بودند، به دو طبقه اجتماعی تقسیم گردید. این دو طبقه، عبارت بودند از: ۱. سپاهیان و جنگیان؛ ۲. برزیگران و شبانان. این وضع تا قرن هفتم قبل از میلاد ادامه داشت. در این زمان، از میان قبایل هفت‌گانه ماد «مغ‌ها» طبقه روحانی را به وجود آوردند و طبقات اجتماعی مبتنی بر نقش و وظیفه سه طبقه شد: ۱. روحانیان؛ ۲. سپاهیان ۳. برزیگران و شبانان» (طیبی، ۱۳۷۴: ۸۱۳).

شاهنامه فردوسی، جمشید را مبتکر بسیاری از پیشه‌ها معرفی کرده است که در مدت یک صد و پنجاه سال، به این کار پرداخته است. بنا به گفته شاهنامه، او پنجاه سال اول را، به ساختن وسایل جنگی اختصاص داد:

|                             |                             |
|-----------------------------|-----------------------------|
| نخست آلت جنگ را دست برد     | در نام جستن به گردان سپرد   |
| به فر کیی نرم کرد آهن‌ها    | چو خود زره کرد و چون جوشنا  |
| چو خفتان و چون درع برگستوان | همه کرد پیدا به روشن روان   |
| بدین اندرون سال پنجاه، رنج  | ببیمود و زمین چند بنهاد گنج |

(فردوسی، ۱۳۱۲)

پنجاه سال دوم، رشتن و بافتن و شستن و دوختن را به مردم آموخت:

|                           |                             |
|---------------------------|-----------------------------|
| ز کتان و ابریشم و سوی قنز | قصب کرد پرمایه، دیبا و خز   |
| بیاموختشان رشتن و بافتن   | بله تار اندرون پود را بافتن |
| چو شد بافته، شستن و دوختن | گرفتند ازو یک‌سر آموختن     |

(همان)

پنجاه سال آخر نیز افراد آموزش دیده را، سازمان دهی کرد و افراد جامعه را، به چهار دسته تقسیم کرد: دسته اول روحانیان هستند که آنها را کاتوزیان می‌خواند و کوه‌ها را جایگاه آنها قرار می‌دهد:

|                          |                           |
|--------------------------|---------------------------|
| گروهی که کاتوزیان خوانیش | به رسم پرستندگان دانش     |
| جدا کردشان از میان گروه  | پرستنده را جایگه کرد کوه  |
| بدان تا پرستش بود کارشان | نوان پیش روشن جهان‌دارشان |

(فردوسی، ۱۳۱۲)

دسته دوم را جنگجویان قرار داد که آنها را نیساریان نامیده است:

|                        |                          |
|------------------------|--------------------------|
| صفی بر دگر دست بنشانند | همی‌نام، نیساریان خوانند |
|------------------------|--------------------------|

کجا شیر مردان جنگاورند  
 فروزنده لشکر و کـشورند  
 کزیشان بود تخت شاهی به جای  
 وزیشان بود نام مردی به پای  
 (فردوسی، ۱۳۱۲)

دسته سوم کشاورزان یعنی نیروی مولد جامعه هستند که آنها را «بسودی» می‌خواند:  
 بسودی سه دیگر گره را شناس  
 کجا نیست بر کس ازیشان سپاس  
 بکارند و ورزند و خود بدروند  
 به گاه خورش سرزنش نشنوند  
 (همان)

دسته چهارم پیشه‌وران هستند که آنها را «آهنوخشی» می‌خواند:  
 چهارم که خوانند آهنوخشی  
 همان دست ورزان با سرکشی  
 کجا همگنان کارشان پیشه بود  
 روانشان همیشه پر اندیشه بود  
 (همان)

تنوع مشاغل، تنوع این‌گونه امثال را نیز به دنبال داشته است. البته گوناگونی پیشه‌ها نیز همواره محصول تحولات اجتماعی و متناسب با نیازهای انسان به مقتضای زمان بوده است.

امام محمد غزالی می‌فرماید: «اصل دنیا سه چیز است: طعام و لباس و مسکن و اصل صنعت که ضرورت آدمی است نیز سه چیز است: برزگری، جولا‌هی و بنایی و هر یک را فروغند (... ..) پس حلاج و ریسنده و درزی و آهنگر و خراز پدید آمد و ایشان را به معاونت یکدیگر حاجت بود؛ پس میان ایشان معاملتی پدید آمد که از آن خصومت‌ها خاست. پس به سه نوع دیگر حاجت افتاد از صناعات، صنعت سیاست و سلطنت و دیگر قضا و حکومت و دیگر فقه که بدان، قانون وساطت میان خلق بدانند» (روح‌الامینی، ۱۱۲: ۱۳۷۹).

## ۲. روش تحقیق

در این پژوهش، یکی از شاخص‌های فرهنگ عوام، یعنی مثل‌های آن، مورد بررسی واقع شده است و روش تحقیق، بر تحلیل این امثال و تأثیر مؤلفه‌های شغلی بر گفتار، استوار گشته است. روش تحقیق کتابخانه‌ای است. این روش را که بر استفاده منظم از مطالب چاپی و نوشته شده برای پژوهش استوار است، روش اسنادی نیز می‌گویند (گیدنز، ۷۲۶: ۱۳۷۶).

در این پژوهش، سه هزار مثل فارسی مورد بررسی، از میان دوازده هزار مثل فارسی، به صورت نظام‌مند<sup>۲</sup> (Systematic Sampling) انتخاب شده است؛ در این نوع نمونه‌گیری، پس از مشخص شدن جمعیت مورد نظر، به صورت روش‌مند چند مورد انتخاب می‌شود. منبع مورد نظر در بردارنده دوازده هزار مثل بود و جامعه آماری مورد نظر، سه هزار مثل از آنها را در بر می‌گرفت. (۳۰۰۰:۱۲۰۰۰=۴)؛ بنابراین، مطابق روش نمونه‌گیری نظام‌مند، وقتی مثل چهارم به عنوان اولین مثل قرار گیرد، انتخاب‌های بعدی به ترتیب ۲۰، ۱۶، ۱۲، ۸ و... خواهد بود. تفاوت این نوع نمونه‌گیری با نمونه‌گیری تصادفی ساده، در این است که در شیوه نمونه‌گیری نظام‌مند، پس از انتخاب اول، بقیه انتخاب‌ها، به ترتیب مشخص شده، معین می‌گردند. منبع مورد نظر ما کتاب دوازده هزار مثل فارسی و سی هزار معادل آنها است و دلیل انتخاب آن، جامعیت این کتاب، نسبت به کتاب‌های دیگر، از این نوع، از جمله امثال و حکم دهخدا می‌باشد. در میان داده‌های این پژوهش، ۳۰۵ مثل مربوط به مشاغل وجود دارد که در مجموع، چهل شغل را در بر می‌گیرد؛ این پیشه‌ها را می‌توان بر اساس محیط و شیوه زندگی، به دو دسته روستایی و شهری تقسیم کرد؛ روستاییان، بیشتر، کشاورز، دامپرور یا باغدار هستند. شهری‌ها نیز بر اساس شغل و حرفه خود، به مشاغل مختلفی چون آهنگر، نانوای، کشاورز، آشپز، کوزه‌گر و ... تقسیم می‌شوند. در امثال فارسی، مثل‌های زیادی در پیوند با فعالیت‌های هر کدام از این پیشه‌ها به چشم می‌خورد.

در پژوهش حاضر، ابتدا مثل‌ها بر اساس مؤلفه‌های شغلی چون ابزار، دارندگان پیشه‌ها، محیط کار و غیره

جدا گردید. سپس، بر اساس مشاغل، به سه دسته امثال مرتبط با پیشه‌های شهری، امثال مرتبط با پیشه‌های روستایی و امثال مشترک بین این دو، طبقه‌بندی شد. سپس با دادن نظمی منطقی به آنها، با توجه به بسامد و محتوای این امثال و واژگان به کار رفته در آنها، مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. وقتی سخن از پیشه‌های مختلف به میان می‌آید، نباید اقتضای زمان را نادیده گرفت. مشاغل در هر زمان و مکانی، به اقتضای آن زمان و مکان به وجود می‌آیند و به اقتضای پیشرفت ابزار، برخی پیشه‌ها در طول زمان از بین می‌روند و پیشه‌های جدید جای آنها را می‌گیرد.

«پیشرفت‌های فنی رفاهی و بهداشتی، چون لوله‌کشی آب، برق، گاز و وجود ابزارهای ماشینی و برقی، کار بعضی از حرفه‌ها و پیشه‌ها، چون همیشه فروشی، بنه فروشی، یخ فروشی، کوزه فروشی، عصاره، آسیاب دستی، حلاجی و شمعی را از رونق انداخته است.

صنعت‌هایی چون شمشیرگری و تیرگری که در بازارها رونق و خریدار داشت، جای خود را به سلاح‌های جدید و کارخانه‌های اسلحه‌سازی داد ...

بعضی از دکانها چون عطاری، خرده فروشی، بقالی و سبزی فروشی تقریباً ثابت مانده و تغییری که در این دکانها داده شده، جایگزینی بعضی از کالاهاست (برای نمونه؛ پیسی کولا به جای سکنجبین، سیگار به جای تنباکو و...). حرفه‌ها و دکانهایی چون کبابی، پلاو پزی، طبخ‌چی، کلیچه پزی، قنادی، حلواپی، نانواپی و به بیان دیگر، دکانهایی که خوراک و خوردنی می‌پزند، به آسانی تغییر نمی‌پذیرند» (روح‌الامینی ۲۴۳-۲۴۱: ۱۳۷۹).

### ۳. نتایج تحلیل

در پژوهش حاضر، در میان امثال مربوط به مشاغل، پیشه‌وران زیر به چشم می‌خورند: آشپز، نانوا، پزشک، لشکری، قاضی، زرگر، کشاورز، باغدار، دامپرور، ماهیگیر، آهنگر، شکارچی، ماما، خیاط، جولاهه، گازر، حمامی، حلاج، روغن‌کش، کوزه‌گر، کیسه‌دوز، مکتب‌دار، نوازنده، بزاز، ریسنده، بنا، درودگر، خرکچی، فقیه، اُرسی‌دوز، پنبه‌زن، دباغ، دلاک، راهدار، رنگرز، ناخدا، شیشه‌گر، پنبه‌دوز، نقاره‌چی، قصاب، شاه، وزیر، حاکم، کاروانی و سقا به چشم می‌خورد.

علاوه بر این‌ها، پیشه‌های دیگری نیز در این امثال به چشم می‌خورد که برای جامعه، دارای بار منفی هستند و نمی‌توان افراد آنها را جزو دارندگان مشاغل قرار داد؛ گدا، دزد، لوطی، مارگیر و قمارباز جزء این دسته محسوب می‌شوند.

از میان این مشاغل، کشاورزی، دامپروری و باغداری ویژه جوامع روستایی است. آشپزی، شکار، نانواپی، مامایی، جولاهگی و خیاطی و مرده شویی و پزشکی بین شهر و روستا مشترکند. شاه، حاکم یا سلطان نیز بر همه حکمرانی می‌کند و تنها دلیلی که او را در میان طبقات شهری می‌توان قرار داد، زندگی او در شهرها می‌باشد. لشکر نیز اختصاص به شهر یا روستا ندارد و نیروهای آن، از هر دو جامعه تأمین می‌شده است. خنیاگران نیز شهر و روستا را عرصه فعالیت خود قرار داده بودند. بقیه پیشه‌ها جزو طبقات شهری محسوب می‌شوند.

از میان این مشاغل، مامایی ویژه زنان است. آنان در روستا افزون بر خانه‌داری، کار پخت و پز، خیاطی و گاه کوزه‌گری را نیز بر عهده داشتند.

بسامد امثال مرتبط با فعالیت پیشه‌های شهری و روستایی به شرح زیر است:

جدول ۱: بسامد امثال مرتبط با پیشه‌های روستایی

| شماره | شغل      | بسامد  |
|-------|----------|--------|
| ۱     | کشاورزی  | ۷۱ مثل |
| ۲     | دامپروری | ۵۱ مثل |
| ۳     | باغداری  | ۱۷ مثل |

جدول ۲: بسامد امثال مرتبط با فعالیت‌های مشاغل مشترک شهر و روستا

| شماره | شغل           | بسامد  |
|-------|---------------|--------|
| ۱     | آشپزی         | مثل ۳۱ |
| ۲     | لشکری         | مثل ۱۱ |
| ۳     | پزشکی         | مثل ۱۳ |
| ۴     | شکارچی و شکار | مثل ۱۱ |
| ۵     | خنیاگری       | مثل ۷  |
| ۶     | مرده‌شوری     | مثل ۳  |
| ۷     | خیاطی         | مثل ۳  |
| ۸     | نانوایی       | مثل ۲  |
| ۹     | مامایی        | مثل ۱  |

جدول ۳: بسامد امثال مرتبط با فعالیت‌های پیشه‌های شهری

| شماره | مشاغل   | بسامد                       |
|-------|---|-----------------------------|
| ۱     | بازاری  | مثل ۱۳                      |
| ۲     | زرگر  | مثل ۵                       |
| ۳     | قصاب  | مثل ۵                       |
| ۴     | کوزه‌گر، حمامی، ماهیگیر   | هر کدام ۴ مثل، جمع: ۱۲ مثل  |
| ۵     | آهنگر، بزاز، قاضی، گازر و کاروانی                                     | هر کدام ۳ مثل، جمع: ۱۵      |
| ۶     | راهدار، مکتب‌دار  | هر کدام ۲ مثل، جمع: ۴ مثل   |
| ۷     | بقیه شغل‌ها: حلاجی، پنبه‌زنی، دباغی، دلاکی، شیشه‌گری، پنبه‌دوزی، و... | هر کدام یک مثل، جمع: ۱۸ مثل |

امثال روستایی با ۱۳۳ مثل بیشترین بسامد را به خود اختصاص داده است که به ترتیب، مربوط به سه شغل کشاورزی با ۶۳ مثل، دامپروری با ۵۳ مثل و باغداری با ۱۷ مثل می‌باشد. شاید این تفکیک چندان دقیق نباشد؛ زیرا این سه شغل؛ در روستا اغلب با هم ارتباط دارند. به عبارت دیگر، یک کشاورز اغلب یک دامدار نیز می‌باشد. در میان امثال مربوط به دامپروران حیواناتی چون بز، میش، گاو، گوساله، بره، سگ، گرگ، خر و گوساله به چشم می‌خورد. در این میان، بسامد خر با بیست بار، بیش از سایر حیوانات است. دلیل این کار راه‌بایستی اهمیت آن در زندگی دامپروران در امر حمل و نقل دانست. درجه این اهمیت، در شرایط زمانی گوناگون، متفاوت است؛ به طوری که بنا به گفته امان‌اللهی «تا پیش از گرانی گوشت در ایران، قیمت یک رأس الاغ برابر با قیمت چند رأس بز بود و حال آن که امروزه قیمت هر رأس آن کمتر از قیمت یک رأس بز است» (امان‌اللهی بهاروند، ۶۱: ۱۳۷۸). پس از آن، بز با یازده بار در دومین مرتبه قرار دارد و گاو و سگ هر کدام با هشت بار تکرار، در مرتبه سوم قرار دارند و این مسأله اهمیت سگ را در جامعه دامپروری، در امر پاسبانی از گله، نشان می‌دهد. شاید یکی از دلایل فزونی بسامد بز نیز این باشد که این حیوان بومی ایران است و اولین بار در این کشور (۹۵۰۰ سال پیش) اهلی شده است (امان‌اللهی بهاروند، ۳۲: ۱۳۷۸). البته می‌توان دلایل دیگری را نیز برای این کار بر شمرد؛ «علاوه بر جنبه‌های غذایی، بیشتر وسایل کوچ نشینان (چادر، گلیم، خورجین و غیره) از فرآورده‌های این دو حیوان [بز و میش] تهیه می‌گردد. بز و میش به علت آن که در مدت کوتاهی (در دو سالگی) آماده باروری می‌گردند و در صورت نبودن امراض دامی، تعداد آنها به سرعت زیاد می‌گردد. از این رو، پر سودترین حیوان به شمار می‌روند (امان‌اللهی بهاروند، ۶۱: ۱۳۷۸).

امثال مرتبط با فعالیت‌های پیشه‌های شهری با ۳۲ شغل، ۷۵ مثل؛ یعنی ۰/۳۶/۰۵ امثال مربوط به مشاغل را به خود اختصاص داده است، در حالی که امثال مرتبط با پیشه‌های روستایی ۰/۶۳/۹۴ امثال را در بر می‌گیرد. به عبارت دیگر، امثال مرتبط با پیشه‌های روستایی نزدیک به دو برابر (۰/۱/۷) امثال مرتبط با پیشه‌های شهری

است. ولی تنوع مشاغل در شهر، بسیار بیشتر از روستاست و این تنوع، اندکی بیش از ده برابر (۰/۱۰/۶۶) مشاغل روستایی است؛ البته این آمار بدون احتساب مشاغل مشترک بین شهر و روستا، می‌باشد.

این نتایج بیانگر این نکته هستند که جامعه ما، جامعه‌ای روستایی است و همین امر نیز موجب شده؛ امثال بیشتر متأثر از جامعه روستایی باشد تا جامعه شهری. از این گذشته، این مسأله، اهمیت کار کشاورزی و دامپروری را در گذشته، در مقایسه با مشاغل دیگر نیز نشان می‌دهد؛ البته تعداد افراد شاغل را نیز در این دو کار یا به عبارت دیگر کثرت شاغلان این پیشه‌ها را نیز نباید نادیده گرفت.

دلیل دیگر پراکندگی جغرافیایی است. دارندگان مشاغل دیگر معمولاً در شهرها و شهرک‌ها متمرکز بودند، محیط کار آنها اغلب منحصر به کارگاه کوچکی بوده است؛ ولی دامپروران مرتب در حال کوچ بوده‌اند و محیط کار کشاورزان نیز در مقایسه با مشاغل شهری بسیار وسیع بوده و هر دو طبقه (دامپرور و کشاورز) به طور مستقیم، با طبیعت سر و کار داشتند؛ طبیعت نیز با گیاهان، سنگ‌ها، درختان، حیوانات، پرندگان و... در مقایسه با کارگاه‌ها، دنیای بسیار متنوع‌تری بوده و به هیچ وجه قابل مقایسه با آنها نبوده است و هر کدام از این‌ها، می‌توانستند زمینه شکل‌گیری یک مثل به شمار آورده شوند. به عنوان نمونه، محیط کار یک نجار، کارگاهی کوچک با ابزاری محدود مانند تخته، چکش، میخ، اره و... بوده است. یک کشاورز نیز با ابزار کشاورزی چون داس، بیل، گاوآهن و... سر و کار داشته است اما محیط او بسیار وسیع‌تر و متنوع‌تر از محیط کار یک نجار بوده است؛ کوه، دره، صحرا، سنگ، گیاه، درخت، حیوان، حشره، زمین، آسمان، ستاره، خورشید، ماه، ابر، سرما، گرما و صدها مورد دیگر از مصادیق این تنوع محسوب می‌شوند.

به همین دلیل، تنوع امثال آنها نیز بسیار بیشتر از امثال دارندگان پیشه‌های شهری است. زیستگاه کشاورزان و دامپروران، روستا بوده، در حالی که طبقات دیگر در شهرها متمرکز بوده‌اند. با توجه به این، شاعران و نویسندگان نیز به نوعی با مراکز قدرت مرتبط بودند و این مراکز نیز در شهرهای بزرگ و غالباً پایتخت قرار داشتند، می‌توان، شاعران و نویسندگان را نیز جزو طبقات شهری محسوب کرد. و در صورت افزودن امثال آنان به امثال پیشه‌های شهری، مسلماً درصد قبلی امثال این پیشه‌ها (۰/۳۶/۰۵)، تغییر خواهد کرد. در این جا، نمونه‌هایی از امثال هر دو دسته (روستایی و شهری) را ذکر خواهیم کرد؛ سپس به بررسی و تحلیل بیشتر آنها خواهیم پرداخت:

### ۳.۱.۳. امثال روستایی مرتبط با پیشه‌های دامپروری و کشاورزی

#### ۳.۱.۳.۱. امثال و حکم و باورهای مرتبط با پیشه دامپروری:

۱. شیر میش مال بره است.
۲. نه دزدی آمده نه بزى برده.
۳. آن بز که گر است از گله دور بهتر.
۴. هر چه بُز کمتر اخ کمتر.
۵. من می‌گویم، نر است، او می‌گوید بدوش.
۶. یک زرع شاخ بهتر از هزار زرع دُم است.
۷. ماست را میمون می‌خورد ته کاسه‌اش را به ریش بُز می‌مالد.
۸. بُز به فکر جان خودش است و قصاب به فکر دنبه.
۹. یک بُز گر، گله را گر می‌کند.
۱۰. گوسفند به پای خودش بز به پای خودش.
۱۱. بُز که علف می‌خورد، از دو طرف می‌خورد.
۱۲. آن بز که گر است، از گله در است.
۱۳. چوپان به بُز گفت گوشت را می‌گیرم و دور این میدان می‌چرخانم! بز گفت: خودت هم با من می‌چرخ.
۱۴. سری تو سرها بیار، توبره‌ای میان خرها بیار.
۱۵. خر که گرگ را نمی‌بیند، خودش را عبدالکریم می‌داند.
۱۶. خر کره انداخت.

۱۷. خدا پدر صاحب خر را بیمارزد.
۱۸. خر ادعای شناگری می‌کند، به آب که رسید، فراموشش می‌شود.
۱۹. هر که خر شد، بارش می‌کنند.
۲۰. خر برهنه را پالان نتوان گرفت.
۲۱. خر به سفارش آب نمی‌خورد.
۲۲. خر، پایش یک بار به چاله می‌رود.
۲۳. خر پیشین، خر پسین را پُل است.
۲۴. خرت تیز داد، کرایه‌ات باطل.
۲۵. زخم خر زیر پالان خوب می‌شود.
۲۶. خر خرابی می‌کند، گوش گاو را می‌برند.
۲۷. خر و اسب را که یک جا ببندند اگر هم بو نشوند هم خو می‌شوند.
۲۸. به خر شده‌ام راضی؛ خر هم می‌کند نازی.
۲۹. انسان چهارپا نیست که چشمش فقط پی آب و علف باشد.
۳۰. سگ نمک‌نشناس؛ به از آدم ناسپاس.
۳۱. اجل سگ برسد، نان چوپان را می‌خورد.
۳۲. زخم سر سگ، سگ کند علاج.
۳۳. سگ که پیر شد، از جلو هاف هاف می‌کند، از عقب زیر زیر.
۳۴. سگ که سیر شد، سرکش می‌شود.
۳۵. به سگ گفتند: استخوان را ول کن؛ گفت: چی را بگیرم؟
۳۶. اگر گرگ نباشی، گرگانت بخورند.
۳۷. سگ سگ است، ار چه پاسبان باشد.
۳۸. گرگ در گله و سگ بسته و چوپان در خواب (لاهوئی).
۳۹. شب سیاه و گاو سیاه.
۴۰. گاو شاخ زن هم یکی را برای خودش نگاه می‌دارد که به او علف بدهد.
۴۱. گاو با گاو جنگ می‌کند، گوساله از میان می‌رود.
۴۲. گاوی که در پناه با گاو دیگر جفت شود، آشکارا خواهد زاید.
۴۳. گوساله بزرگ شود؛ می‌شود گاو.
۴۴. گنه کنند گاو؛ کدخدا دهد تاوان.
۴۵. گرگ را گرفتند پندش دهند؛ گفت: سرم دهید، گله رفت.
۴۶. گله را راندند؛ ننه قلی را هم بردند؛ شکر خدا به خیر گذشت.
۴۷. یابوی پیش‌آهنگ آخرش توبره‌کش می‌شود.
۴۸. گر ترسم بود از هی سواران؛ چادر نمی‌زدم در مرغزاران.
- با توجه به این که دامپرور، با گوسفند، بز، سگ، گله، چوپان، خر و... سر و کار دارد؛ در مثل‌هایش نیز این موارد به چشم می‌خورد. به طوری که کمتر مثلی را می‌توان یافت که از این واژگان، خالی باشد. فرآورده‌های دامی مانند کشک، دوغ، ماست، پنیر و... نیز در این امثال جایگاه خاصی دارند.
- ۳.۱.۲. **مثل‌های مرتبط با پیشه باغداری:** امثالی که در آنها از درختان به ویژه درختان میوه‌دار نام برده شده، بیانگر پیشه باغداری است:

۱. آلوچه به آلو نگرد، رنگ برآرد.

۲. تو انگور خور از باغ می‌پرس.



۳. اگر بابا بیل زنی، باغچه خودت را بیل بزنی.
  ۴. پدر پیشه؛ تبر تیشه.
  ۵. تیشه است و رو به خود می تراشد.
  ۶. یا خدا؛ یا خرما.
  ۷. دو مویز، بهتر از یک خرماست.
  ۸. درختی که کج بالا آمد، راست نمی شود.
  ۹. درخت هر چه بارش بیشتر است، سرش خمیده تر است.
  ۱۰. هزار تلخه پای یک شیری نه آب می خورد.
  ۱۱. درختان بار می بندند که گل عزم سفر دارد.
  ۱۲. درخت مُقُل، نه خرما دهد؛ نه شفتالو.
  ۱۳. سیب را که به هوا بیندازی، هزار چرخ می خورد تا دوباره به زمین برسد.
  ۱۴. غوره نشده، مویز شده.
  ۱۵. هر گردی گردو نیست.
  ۱۶. دروغ گل می دهد؛ ولی میوه نمی دهد.
  ۱۷. چو میوه سیر خوردی، شاخ مشکن.
- ۳.۱.۳. **امثال مرتبط با پیشه کشاورزی:** مثال های کشاورزان را می توان، با توجه به واژگان به کار رفته در آنها، به چند دسته تقسیم کرد:
- ۳.۱.۳.۱. **کاشت و برداشت:** در این مثال ها، از کشت و زرع، انواع میوه های جالیزی، حبوبات، نوبت آب و... نام برده شده است که با بخشی از کار کشاورزی، یعنی کاشت و برداشت مرتبط می باشد:
۱. ما این طرف آب، شما آن طرف آب.
  ۲. جوی همان جوی است؛ آب همان آب نیست.
  ۳. آبم است؛ گاهم است؛ نوبت آسیابم است.
  ۴. هر ابری باران ندارد.
  ۵. پیاز غلطان بیخ نمی گیرد.
  ۶. این تخم و این زمین.
  ۷. از چنان خرمن، این چنین خوشه.
  ۸. جنگ از سر شخم، آشتی از سر خرمن.
  ۹. کسی برد خرمن که تخمی فشانند.
  ۱۰. خر از من؛ خرمن از خواجه.
  ۱۱. هر دو لنگه، یک خروار است.
  ۱۲. تا دانه نیفکنی نروید.
  ۱۳. بیله دیگ؛ بیله چغندر.
  ۱۴. کی کاشت و کی درو کرد.
  ۱۵. اگر به درو راهت ندهند؛ منگالت را هم نمی گیرند (منگال: داس).
  ۱۶. هر چه بکاری همان درو می کنی.
  ۱۷. «هر که» اگر کارد، دریغ درود.
  ۱۸. از صدقه سر رازیانه، آب میره پای سیاه دانه.
  ۱۹. زور را گاو می زند، ناله را گردون می کند.
  ۲۰. زور بر گاو؛ ناله بر گردون.

۲۱. تلخه در سایه گندم، آب می‌خورد.

### ۲.۱.۳.۳. مرکبات

۱. بستان بی سر خر، نمی‌شود.
۲. حرمت گذاشتند به پیاز، پیاز آمد به غمزه و ناز.
۳. مثل پیاز هزار تا تو دارد و هزار تا رو.
۴. پیاز هم خودش را داخل میوه‌ها کرده است یا ترب هم جزو مرکبات شده است.
۵. تو خربزه بخور، تو را با جالیز چه کار؟ یا خربزه خور؛ تو را به پالیز چه کار؟
۶. خربزه شیرین نصیب گفتار می‌شود.
۷. آدم زرنگ یک پایش روی خربزه است.
۸. خربزه که خوردی، باید پای لرزش هم بنشینی.
۹. فکر نان کن که خربزه آب است.
۱۰. به یکی گفتند: خربزه می‌خوری یا هندوانه؟ گفت هر دوانه.

### ۳.۱.۳.۳. مثل‌های مرتبط با فعالیت‌های دامپروری در کنار کشاورزی: برخی از مثل‌ها بیانگر دامپروری در

روستاست. طویله، آغل، کاهدان و ... بیانگر دامپروران یک جا نشین، یا روستاییان می‌باشد که در کنار کار کشاورزی، به دامپروری نیز می‌پردازند:

۱. اگر بخواهند برای هر خر آخور ببندند؛ باید از این جا تا کنار گرد (شهر) آخور بست.
۲. مرا ببین؛ برای چه خری آخور می‌بندم!
۳. گوسفند را در آغل می‌شمارند.
۴. علف در آغل تلخ است.
۵. حساب بز گر را در آغل می‌کنند.
۶. خر را گم کرده پی افسارش می‌گردد.
۷. خر مشهدی صفرم؛ جو نخورم، راه نمی‌رم.
۸. از روزن سر برون کن تا روز را ببینی.
۹. دود روزنه خود را پیدا می‌کند.
۱۰. کاه زرد به کاهدان نمی‌ماند و مهره سوراخ‌دار به زمین.
۱۱. آخر مهتری، کاه فروشی است.
۱۲. کابم می‌زاید؛ آبم می‌آید؛ زنم هم دردش است.
۱۳. یک گز مطبخ، به از صد گز طویله است.
۱۴. بلای طویله، بر سر میمون.
۱۵. خر آسیابان است؛ راه خود را می‌داند.
۱۶. سهم خر یا آب‌کشی است یا هیزم‌کشی.
۱۷. کسی که خری را به بام برد، پایین نیز تواند آورد.

### ۳.۱.۳.۴. مثل‌های مرتبط با نظام اداره روستا: نظام فئودالی در نتیجه کشاورزی و یک جا نشینی به وجود

آمد. در این نظام، خان یا ارباب به وسیله کدخدا یا مباشر و نوکران خود، بر مردم مسلط شده بود؛ به آنان ستم می‌کرد و آنان را به بیگاری می‌گرفت. گستره حکمرانی هر خان نیز روستایی بود که جزو ملک و دارایی او محسوب می‌شد. مثل‌هایی که در آنها از خان، کدخدا، نوکر و ... نام برده شده، بیانگر دوره فئودالی است:

۱. به مستراح افتاده؛ از بگی که نیفتاده.
۲. آن قدر شور بود که خان هم فهمید.
۳. خان بخشیده، خانزاده نمی‌بخشد.

۴. به پسر خان، نباید بی‌احترامی کرد.
۵. نان خانه رئیس است؛ سگش هم همراهش است! یا یک نان که از خانه کدخدا بیرون می‌آید، سگش هم همراهش است.
۶. در ده کی خوش است؟ کدخدا و برادرش یا ده برای کدخدا خوب است و برادرش.
۷. کدخدا را دیده؛ ده را چاپیده.
۸. یکی را به ده راه نمی‌دادند، سراغ خانه کدخدا را می‌گرفت.
۹. نامش کلان و ده‌اش ویران.
۱۰. به گمانش، علی آباد هم شهری است.
۱۱. من از آسیاب آمده‌ام، کلاه تو آردی است؟
۱۲. رفتم خانه خاله؛ دلم وا شه خاله تیزید، دلم پوسید.
۱۳. از ده بیرونش کرده‌اند.
۱۴. آسیاب به نوبت.
۱۵. خشت را که به آسیاب بردی، خاک نصیبت می‌شود.

### ۳.۲. مثل‌های مرتبط با فعالیت پیشه‌های شهری

منظور از مثل‌های شهری، مثل‌هایی است مربوط به پیشه‌هایی که در شهرها وجود داشته است. به عبارت دیگر، امثالی که در آنها واژه‌هایی مربوط به پیشه‌های شهری در آنها به چشم می‌خورد. تمرکز نسبی جمعیت و یک جا نشینی کم‌کم موجب پیدایش شهرها شد. در این جا، اول امثال شهری را می‌آوریم؛ سپس، به تحلیل آنها می‌پردازیم: (امثال مشترک بین شهری و روستایی نیز در همین جا و همراه با این امثال بیان می‌شوند؛ زیرا برخی از آنها نیز آشکارا مربوط به شهری‌ها می‌باشند، برخی از مثل‌های مربوط به آشپزها از این نوع می‌باشند).

#### ۳.۲.۱. مثل‌های مرتبط با بازار

۱. نو که آمد به بازار، کهنه شود دل آزار.
۲. موش و گربه که با هم بسازند، دکان بقالی خراب می‌شود.
۳. کور شود دکان‌داری که مشتری خود را نشناسد یا لغت به دکان‌داری که مشتری خود را نشناسد.
۴. دو «ده نیم» بهتر از یک «دو یک» است.
۵. با سنگ و پا سنگ چه کار؟
۶. مفتی و صراف؟ یا مال مفت، صرافی ندارد.
۷. نه سر کرباسم نه ته کرباس.
۸. مال بد بیخ ریش صاحبش.
۹. حساب به دینار، بخشش به خروار.
۱۰. نکشیده؛ ده من کم.
۱۱. موجود را به مفقود و یافته را به نایافته مفروش.
۱۲. نسیه خور، بسیار خور بود.
۱۳. نقد موجود به که نسیه موعود یا سرکه نقد به از حلوای نسیه.

#### ۳.۲.۲. مثل‌های مرتبط با آشپزی و قهوه‌خانه‌داری

۱. آبکش به کفگیر می‌گوید: نه سوراخ داری.
۲. آش نخورده؛ دهن سوخته.
۳. کاسه داغ‌تر از آش که دید.
۴. می‌خواستی از توی صد دینار، آش کشک شال کشمیری در آید.
۵. اگر آشت ندادند، ظرفت را هم نمی‌شکنند.

۶. همان آش و همان کاسه.
۷. آش خانه همسایه، روغن غاز دارد.
۸. آشپز که دو تا شد، آش یا شور می‌شود یا بی‌نمک.
۹. هر چه پول بدهی، آش می‌خوری.
۱۰. این آش و این نقاره.
۱۱. کرم سرکه از طعم انگبین ناآگاه است.
۱۲. دیزی بیار، جیزه ببر.
۱۳. در دیزی باز است، حیای گربه کجاست؟
۱۴. دیزی می‌گردد، درش را پیدا می‌کند.
۱۵. با نیک‌نشینی، نیک‌شوی با دیگ نشینی سیاه.
۱۶. دیزی دو سیر و نیمی راه، پنج سیر گوشت بریزی سر می‌رود.
۱۷. دیگی که برای ما ندارد بهره؛ می‌خواهد سر خر توش بجوشد؛ می‌خواهد کله بره یا دیگی که برای من نجوشد، سر سگ توش بجوشد!
۱۸. دیگ سیه، جامه سیه می‌کند.
۱۹. دیگ به دیگ می‌گوید: رویت سیاه.
۲۰. هر که با دیگ نشیند، سیاه برخیزد.
۲۱. دندان ندارد، ته دیگ می‌خواهد.
۲۲. دو کله در یک دیگ، جوش نمی‌خورد.
۲۳. از کبابش نخورده، از دودش کور شدیم.
۲۴. کباب خوردی، سیخش مال کی بود؟
۲۵. هر روز گاو نمی‌میرد، کوفته ارزان شود.
۲۶. سگ اگر بنا بود کله‌پز باشد، یک گوسفند در جهان باقی نمی‌ماند.
۲۷. کاسه داریم آرک اورک؛ تو پر کنی من پر ترک.
۲۸. قاتق نان خود را به هم رساند.
۲۹. اول بچش، بعد بگو بی‌نمک است.
۳۰. هر کجا گنده‌پزی هست، گنده‌خوری هم هست.
- ۳.۲.۳. مثل‌های مرتبط با نانواپی**
۱. نان را بده، به نانوا؛ یک نان بالاش.
۲. نه به آن خمیری؛ نه به این فطیری.
- ۳.۲.۴. مثل‌های مرتبط با پیشه مرده‌شویی**
۱. مرده سر را، با خود به گور می‌برد.
۲. مرده پیش مرده‌شور، آبرو دارد.
۳. مرده نمی‌رود به گور؛ می‌برندش به زور.
- ۳.۲.۵. مثل‌های مرتبط با پزشکی**
۱. بیماری که تیمار دارد، طبیبش ناخوانده آید.
۲. از گلاب آید جعل را بیهشی یا کناس در بازار عطر فروشان بیهش و بی‌خویشتن می‌شود.
۳. نه هر که پاد زهر دارد، زهر باید خورد.
۴. تا تریاق از بغداد آورند؛ مار گزیده مرده باشد.
۵. زالو هر چه بیشتر خون بمکد گنده‌تر می‌شود.

۶. نه خورده و نه بُرده؛ گرفته درد گُرده.
۷. دست بشکند در آستین؛ سر بشکند در کلاه.
۸. سری که درد نمی‌کند، دستمال میند.
۹. هر که خربزه می‌خورد، پای لرزش هم می‌نشیند.
۱۰. معده لیز و آب هندوانه؟ یا شکم گرسنه و عرق نعنا؟
۱۱. ماهی و ماست؛ عزرائیل می‌گوید: تقصیر ماست؟
۱۲. مرده از نیشتر کجا نالد.
۱۳. مرده را زنده کردن؛ پیشکش کاری کن که زنده‌ها نمیرند!

### ۶. ۲. ۳. مثل‌های مرتبط با امور لشکری

۱. رستم است و یک دست اسلحه.
۲. از کمان شکسته، دو تن می‌ترسند؛ یا از تفنگ، پر یک تن می‌ترسد، از تفنگ خالی دو تن.
۳. یک تیر و دو نشان.
۴. تیر بعد از جنگ را باید به سینه خود زد.
۵. تیری که رها شد، بر نمی‌گردد.
۶. تیغ کج را نیام کج باید.
۷. هزیمت به هنگام، بهتر از جنگ (نابهنگام).
۸. وقت شادی به میدان؛ وقت جنگ به کاهدان.
۹. یکی مرد جنگی به از صد هزار.
۱۰. به یک دستم شمشیر بود و به یک دستم غلاف شمشیر؛ با دندانه‌هایم که نمی‌توانستم جنگ کنم.
۱۱. وقت مواجب سرهنگ است؛ وقت جنگ بنه پا.

### ۷. ۲. ۳. مثل‌های مرتبط با قضاوت

۱. قاضی هم از اهل بخیه است.
۲. یک حمایت قاضی به از هزار گواه یا یک التفات قاضی، بهتر از صد گواه.
۳. دو خصم از پیش قاضی راضی نروند یا هر که تنها رود، پیش قاضی؛ بر می‌گردد، راضی.

### ۸. ۲. ۳. مثل‌های مرتبط با جواهر فروشی

۱. زر پاک از محک نمی‌ترسد.
۲. زر را دوست بسیار است و زردار را دشمن بی‌شمار.
۳. هر که زر دارد دشمن در بر دارد.
۴. قدر گوهر جز گهر فروش نداند.
۵. نه هر رخشنده‌ای زر بود.

### ۹. ۲. ۳. مثل‌های مرتبط با شکار

۱. تازی که پیر شد، از آهو حساب می‌برد.
۲. به آهو می‌گوید بدو به تازی می‌گوید بگیر.
۳. خرس را شکار نکرده؛ پوستش را مفروش یا به دشت آهوی ناگرفته مبخش.
۴. گنجشک به دست؛ به که باز پرنده یا گنجشکی در دست؛ به که بازی در هوا.
۵. یک باز سفید به که صد باز سیاه.
۶. پوست پلنگ اگر شگون داشت، اول به تن صاحبش دوام می‌کرد.
۷. خولی به کفم به که کلنگی به هوا. (خول: خاک)
۸. روباه زرنگ، به دو دست، به تله می‌افتد.

۹. سگ از دزد می‌نالد؛ بی‌بی شکار می‌خواهد.
۱۰. سگ را به زور به شکار نمی‌توان برد.
۱۱. اگر کبک نکند قهقهه بی‌جا؛ کی می‌داند کجا کرده جا.
- ۱۰.۲.۳. مثل‌های مرتبط با ماهیگیری**
۱. هزار قورباغه جای یک ماهی را نمی‌گیرد.
۲. ماهی را نمی‌خواهی، دمش را بگیر.
۳. ماهی بزرگ، ماهی کوچک را خورد.
۴. آب را گل‌آلود می‌کند که ماهی بگیرد.
- ۱۱.۲.۳. مثل‌های مرتبط با آهنگری**
۱. آهنگری کاری ندارد؛ آهن را پهن کنی، بیل می‌شود؛ دراز کنی میل می‌شود.
۲. با مشت نمی‌توان به جنگ سندان رفت.
۳. سقای زمستان و آهنگر تابستان.
- ۱۲.۲.۳. مثل‌های مرتبط با مامایی**
- ناف ما را که با هم نبریده‌اند.
- ۱۳.۲.۳. مثل‌های مرتبط با خیاطی**
۱. ما را هم از این قدک قبایی است.
۲. هزار قبا بدوزد، یکیش آستین ندارد.
۳. ما هم شده‌ایم شاگرد اتو کشی، گرم بیاریم، دعواست؛ سرد بیاریم، دعواست.
- ۱۴.۲.۳. مثل‌های مرتبط با جوله‌گی**
- نه به باره؛ نه به داره؛ اسمش خاله ماندگاره.
- ۱۵.۲.۳. مثل‌های مرتبط با گازی (رخت شویی)**
۱. سیل آمد و رخت و پخت را برد.
۲. گرو در دست گازر است یا گازر نکند به مزد تعجیل؛ زیرا که گرو به دست دارد.
۳. اگر مدعی گازی هستی؛ چرا دستار خویش (جامه چرب خود) را نمی‌شویی؟
- ۱۶.۲.۳. مثل‌های مربوط به مشاغل مرتبط با گرمابه**
۱. نیست گرمابه جای خر بستن.
۲. بترس از آن تون تابی که حمامی شده باشد.
۳. حمامی به حمامی می‌رسد، صندوق می‌بوسد.
۴. گدا گدا را نمی‌تواند ببیند؛ حمامی حمامی را.
- ۱۷.۲.۳. مثل‌های مرتبط با حلاجی**
- یک روز حلاجی می‌کند و سه روز پنبه از ریش بر می‌چیند (دیگران این مثل را برای حلاج ساخته‌اند).
- ۱۸.۲.۳. مثل‌های مرتبط با روغن‌کشی**
- روغن از دیگ نمی‌توان کشید.
- ۱۹.۲.۳. مثل‌های مرتبط با کوزه‌گری**
۱. در خم خالی صدا بسیار می‌پیچد.
۲. کاسه‌ای که شکست اگر پیوند زنند؛ باز هم ترک دارد.
۳. صد کوزه بسازد؛ یکیش دسته ندارد.
۴. کوزه‌گر، از کوزه شکسته آب می‌خورد.

**۲۰. ۲. ۳. مثل‌های مرتبط با چاقوسازی**

صد چاقو بسازد، یکیش دسته ندارد.

**۲۱. ۲. ۳. مثل‌های مرتبط با نوازندگی (خنیاگری)**

۱. آواز دهل شنیدن از دور، خوش است.
۲. دست به دنبک هر کس بزنی تا هفت خانه صدایش می‌رود.
۳. آدم نمی‌داند به کدام سازش برقصد.
۴. نغمه، همان نغمه است و ساز، همان ساز.
۵. کر مادرزاد را چه به سُرنا.
۶. صد تا سرناچی برای یک کاسه‌چی یا یک کاسه‌چی و صد تا سرناچی.
۷. طبلی که چوقش خالی است؛ صدایش عالی است.

**۲۲. ۲. ۳. مثل‌های مرتبط با بزازی**

۱. نشاید بریدن نینداخته.
۲. به یک گز دو فاخته. (معادل: یک تیر و دو نشان)
۳. اگر تو گز کنی نبری و جب کنی نبری نه آن کنی که باید نه آن شوی که شاید.

**۲۳. ۲. ۳. مثل‌های مرتبط با ریسندگی**

ها ریسیم؛ واریسیم؛ خواجه به دروازه رسید؛ کارم به جایی نرسید.

**۲۴. ۲. ۳. مثل‌های مرتبط با بنایی**

دیوار را یک رویه کاهگل می‌کند.

**۲۵. ۲. ۳. مثل‌های مرتبط با پیشه ناخدایی**

جواب ناخدا با ناخدا توپ است در دریا.

**۲۶. ۲. ۳. مثل‌های مرتبط با نمدمالی**

از نمد مالی فقط پف آبش را بلد است.

**۲۷. ۲. ۳. مثل‌های مرتبط با پینه‌دوزی**

۱. کفش پینه‌دوز، پاشنه ندارد.
۲. پینه‌دوز به حرف اُرسی‌دوز نمی‌شود.

**۲۸. ۲. ۳. مثل‌های مرتبط با نقاره‌چی**

اسب نقاره‌چی است، گوشش پر است.

**۲۹. ۲. ۳. مثل‌های مرتبط با گلاب‌گیری**

گلاب گل بیابانی، بویاتر است.

**۳۰. ۲. ۳. مثل‌های مرتبط با قالی‌بافی**

ذره ذره، پشم، قالی می‌شود.

**۳۱. ۲. ۳. مثل‌های مرتبط با قصابی**

۱. اگر به نگاه کردن چیزی می‌شد، یاد گرفت، سگ قصاب می‌شد.
۲. قاطر قصاب‌خانه، کارد خونی زیاد دیده است.
۳. سگ هر قدر هم چاق شود، قرمه‌اش نمی‌کنند.
۴. گوسفند، یک شقه‌اش حرام نمی‌شود، یک شقه‌اش حلال.
۵. چون گوسفند را بکشند، از مثله کردن و پوست باز کردن دردش نیاید.

**۳.۲.۳۲. مثل‌های مرتبط با مکتب‌داری**

۱. خروس آتقی رفته به هیزم که از بوی دلاویز تو مستم.
۲. هر چه مرغ لاغر است، جایش خانه ملا باقر است (ملا: مکتب‌دار).

**۳.۲.۳۳. امثال مرتبط با درودگری**

۱. درودگری، کار بوزینه نیست.
۲. از خر، خراطی خواستن، خطاست.

**۳.۲.۳۴. مثل‌های مرتبط با خرکچی**

۱. خرکچی روز جمعه هم از کوه سنگ می‌آورد.

**۳.۲.۳۵. مثل‌های مرتبط با اُرسی دوزی**

۱. پنبه دوز به حرف اُرسی دوز نمی‌شود.

**۳.۲.۳۶. مثل‌های مرتبط با پنبه‌زنی**

۱. به قدر دوغت می‌زنم پنبه یا به قدر پولت می‌زنم پنبه.

**۳.۲.۳۷. مثل‌های مرتبط با دباغی**

۱. گذر پوست به دباغ‌خانه می‌افتد.

**۳.۲.۳۸. مثل‌های مرتبط با دلاکی**

۱. دلاکی را می‌خواهد، از سر کچل دیگران یاد بگیرد.

**۳.۲.۳۹. مثل‌های مرتبط با راهداری**

۱. هر راهی به راهداری سپرده‌اند.
۲. وای به وقتی که چاروادار راهدار شود.

**۳.۲.۴۰. مثل‌های مرتبط با حکمرانی**

۱. شاه بی‌رعیت نمی‌شود؛ اما رعیت بی‌شاه می‌شود.
۲. من نوکر سلطانم نه نوکر بادمجان.

**۳.۲.۴۱. مثل‌های مرتبط با کاروانی**

۱. سگ لابد و کاروان گذرد.
۲. هم دزد می‌نالد هم کاروان.
۳. برای خری لنگ کاروان بار نیفکند.

**۳.۲.۴۲. مثل‌های مرتبط با وزارت**

۱. وزیری چنان، شهریاری چنین.

در هر جامعه‌ای اصنافی وجود دارند که همواره با دید منفی به آنها نگریسته می‌شود، این افراد نیز گاه، موضوع

برخی از امثال قرار گرفته‌اند:

**۳.۲.۴۳. مثل‌های مرتبط با لوطی‌گری**

۱. لوطی است و همین یک دست لباس.

**۳.۲.۴۴. مثل‌های مرتبط با مارگیری**

۱. مار افسا را هم مار کشد، از مارگیر مار برآرد دمار.

**۳.۲.۴۵. مثل‌های مرتبط با قماربازی**

۱. یکی می‌گفت من شب بازم؛ گفتند اگر راست می‌گویی، روز بیا بباز.

**۳.۲.۴۶. مثل‌های مرتبط با دزدی**

۱. دزد نگرفته، پادشاه است.



۲. دزدی که آخر شب می‌زند، بگدار سر شب بزند.

۳. صد رحمت به کفن دزد اولی.

### ۳.۲.۴۷. مثل‌های مرتبط با گدایی

روی گدا سیاه؛ ولی توبره‌اش پُر است.

تعداد کم امثال مربوط به چنین اصنافی ممکن است، بیانگر بی‌توجهی جامعه به این افراد باشد. وجود گدا و دزد در یک جامعه، بیان‌کننده فقر و نابرابری اجتماعی است. کفن دزدی که در یکی از مثل‌های مربوط به دزد بیان شده، مؤید این امر و بیانگر اوج اضطرار و فقر برخی از افراد یک جامعه می‌باشد؛ علاوه بر این، میزان دزدی در یک جامعه، با نبودن امنیت رابطه مستقیمی دارد؛ هر چه در جامعه‌ای امنیت بیشتر باشد، این‌گونه اعمال کمتر به چشم می‌خورد و عکس آن نیز صادق است.

### ۳.۳. نظری کلی بر نتایج تحلیل

۱.۳.۳. کلیات: مثل‌های مرتبط با پیشه‌ها، از جهات زیر قابل بررسی و توجه است:

۱. بررسی این مثل‌ها به شناخت پیشه‌های گوناگونی که در گذشته وجود داشته است، بسیار کمک می‌کند. با بررسی این مثل‌ها، در می‌یابیم که در گذشته، شغل‌های زیر وجود داشته است:

باغبانی، کشاورزی، دامپروری، قصابی، آشپزی، نانوایی، پزشکی، مرده شویی، عطاری (دارو فروشی)، سرهنگی (فرماندهی سوار نظام)، قضاوت، جواهر فروشی، شکارگری، ماهیگیری، آهنگری، مامایی، خیاطی، جولاهگی، گازری (رخت شوی)، حمامی، حلاجی، روغن‌کشی، کوزه‌گری، چاقو سازی، کیسه دوزی، مکتب‌داری، خنیاگری (سرنا زنی، دنبک زنی، ساز زنی، طبل زنی و...)، بزازی، بنایی، رنگرزی، شیشه‌گری، نمد مالی، پینه دوزی، گلاب‌گیری، قصابی، درودگری، خرکچی‌گری، اُرسی دوزی، پنبه زنی، دباغی، دلاکی، راهداری، سقایی، مارگیری و....

از میان آن شغل‌ها، پیشه‌هایی مانند: کیسه دوزی، روغن‌کشی، سقایی، مارگیری، خرکچی، اُرسی دوزی، به دلیل تغییر شرایط زندگی مردم، از بین رفته‌اند و پیشه‌هایی چون دباغی، پنبه زنی، رنگرزی، نمد مالی، کوزه‌گری و چاقو سازی، به طور کامل از بین رفته‌اند ولی بسیار کم رونق شده‌اند و به ندرت در برخی از مناطق به چشم می‌خورند. به عنوان نمونه، نمد مالی جز در میان برخی از عشایر ایران، آن هم به صورت محدود، به کار نمی‌رود. برخی نیز چون پزشکی، مکتب‌داری، عطاری، گازری و... تغییر شکل داده‌اند، گازری جای خود را به اتو شویی داده است و شستشوی لباس‌ها به جای دست، با ماشین‌های لباس‌شویی، صورت می‌گیرد. این تغییرات، تنها در همین حد نیست و گاه بسیار متفاوت و متنوع است. به عنوان نمونه، گرچه مکتب‌خانه به مدرسه و مکتب‌دار به معلم تبدیل شده است؛ اما این تغییرات، در همین حد، محدود نمانده است؛ بلکه نظام تعلیم و تربیت به طور کلی دگرگون گشته است.

مشاغل در گذشته، محدود به همین شغل‌ها نبوده است و بسیاری از آنها امروزه دیگر وجود ندارند. به عنوان نمونه، در بخشی از کتاب نمودهای فرهنگی و اجتماعی در ادبیات فارسی، به وقف نامه‌ای به نام «گنج‌علی‌خان» اشاره می‌شود که در بردارنده مشاغل بسیاری است (روح‌الامینی، ۲۴۴: ۱۳۷۹).

بسیاری از این شغل‌ها، مانند پالان دوزی، تیرگری، حنطی (حناط: کسی که جسد مرده را حنوط زند. حنوط: ماده‌ای خوشبو)، شمعی و... به دلیل تغییر شیوه زندگی مردم دیگر وجود ندارند. در عوض، شغل‌های جدیدی امروزه پدیدار گشته که در گذشته به هیچ وجه وجود نداشت. این شغل‌ها، محصول پیشرفت فن‌آوری و تغییر شیوه زندگی مردم است.

۲. با توجه به بسامد مثل‌های، هر پیشه و مقایسه آن، با پیشه‌های دیگر، می‌توان به میزان اهمیت یک شغل در آن جامعه پی برد. برای نمونه، در داده‌های این پژوهش، ۱۳ مثل مربوط به داد و ستد، به چشم می‌خورد، در حالی که برای هیجده شغل، هرکدام، تنها یک مثل وجود دارد و این تفاوت بسامد، ممکن است، به اهمیت بیشتر داد و ستد و پیشه‌هایی با بسامد بالا، در مقایسه با آن مشاغل در زندگی باشد.

۳. تحلیل و بررسی جداگانه مثل‌های طبقات مختلف نیز به صورت جداگانه، می‌تواند، به نتایج قابل توجهی منجر شود؛ به عنوان نمونه، در این جامعه آماری، بسامد مثل‌های مربوط به آشپزها و قهوه‌خانه‌داران، ۳۱ مثل می‌باشد. در این امثال، نام تعدادی از غذاهای ایرانی، مانند آش به طور مطلق، آش کشک، آبگوشت، کباب، برنج و کله‌پاچه را می‌توان مشاهده کرد.

پاره‌ای از وسایل مربوط به پختن این خوراکی‌ها نیز در این امثال به چشم می‌خورد؛ مانند: دیزی، دیگ، کاسه، کفگیر، آبکش و سیخ کباب.

در این مثل‌ها، از کله، گوشت، نمک و کشک به عنوان بخشی از مواد تشکیل دهنده این خوراکی‌ها، نام برده شده است؛ «سیر» (واحد وزن) و دینار به عنوان واحد پول، نشانه قدمت این امثال است؛ ولی واژه پول، در مثل «هر چه پول بدهی، آش می‌خوری»، نشان از متأخر بودن این مثل یا تغییر آن دارد.

از ۳۱ مثل یاد شده، ۱۰ مثل مربوط به آش؛ ۴ مثل مربوط به آبگوشت؛ ۴ مثل کله‌پاچه؛ ۲ مثل برنج و یک مثل مربوط به کباب است.

این امر بیانگر ذائقه ایرانی و نوع خوراک او در گذشته می‌باشد و مقایسه این امر، با بسامد خوراکی چون برنج، تفاوت ذائقه ایرانی و تغییر آن را نشان می‌دهد. به عبارت دیگر، نشان می‌دهد که در گذشته، بیشتر آش مصرف می‌شده است و برنج و کباب جزو خوراکی‌هایی بوده که به ندرت، مصرف می‌شده؛ در حالی که امروزه، برنج یکی از اصلی‌ترین خوراک‌های مردم شده است.

دهخدا در لغت‌نامه خود چهل و هفت نوع آش را نام برده است که پاره‌ای از آنها عبارتند از: آش آب غوره، آش آب لیمو، آش آب نارنج، آش آلو، آش آلوچه، آش زرد آلو، آش ارزن، آش انار، آش برگ: آشی که اسفناج یا برگ چغندر، سبزی آن است؛ آش رشته را نیز گویند، آش ترخه، آش جعفری، آش دوغ، آش شلغم، آش ناردان یا ناردانک و ...

ذکر چهل و هفت نوع آش، در لغت‌نامه دهخدا و اطلاق مجازی واژه «آشپز» به فراهم کننده هر نوع غذا و واژه آشپزخانه، به مکان پختن این غذاها، دلایل دیگری بر اثبات این مدعا می‌باشند. طبقه‌بندی این آش‌ها نیز با توجه به موارد به کار رفته در آنها، می‌تواند به نتایج قابل توجهی در شناسایی مناطق مورد استفاده آنها منجر شود که در این پژوهش، مجال پرداختن به آنها نیست؛ به عنوان نمونه، آش ناردان یا ناردانک ویژه مناطقی است که انار فراوان داشته باشد و آش مویز، مربوط به مناطقی است که دارای انگور فراوان باشد.

۴. دقت در این مشاغل، گاه خاستگاه جغرافیایی مثل‌ها را نیز نشان می‌دهند. در مثل «جواب ناخدا با ناخدا، توپ است در دریا» واژه ناخدا و دریا نشان می‌دهد که این مثل، مربوط به نواحی نزدیک به دریا و به احتمال، نواحی جنوبی ایران است. یا امثال مربوط به ماهیگیری مربوط به نواحی دارای رودخانه‌های پر آب یا نواحی کنار دریاست و مسلماً هیچ‌کس، چنین امثالی را به نواحی کویری منتسب نمی‌کند.

در امثال مربوط به شکار، از جانوران و پرندگانی چون گنجشک، باز، کلنگ، خرس، آهو، پلنگ، کبک و روباه نام برده شده است و وجود این اسامی در امثال، می‌تواند تا حدودی خاستگاه مثل را نشان دهد. در شکار این جانوران، یا پیدا کردن آنها از سگ تازی (نوعی سگ شکاری) و باز نام برده شده است. به نظر می‌رسد، چنین امثالی از قدمت بیشتری برخوردار باشند؛ زیرا رامبر (به نقل از بیتس و پلاک) بر این باور است که بشر، بیشتر عمر خود را در روی کره زمین به شکار پرداخته است:

«انسانها و نیاکان انسان نمایشان، بیش از چهار میلیون سال است که روی کره زمین زندگی می‌کنند و در بیش از ۹۹ درصد این زمان، هیچ‌گونه محصولی را کشت نکردند. در این مدت، انسانها با شکار جانوران و گردآوری گیاهان خودرویی که در زیست بوم‌هایشان می‌رویدند، زندگی می‌کردند. امروزه، تمهید معیشتی مبتنی بر شکار و گردآوری به نسبت کمیاب است و کمیاب‌تر هم می‌شود. از میان ۸۶۰ جامعه شناخته شده مبتنی بر شکار و گردآوری که در اطلس مردم نگاری فهرست شده‌اند، تنها ۱۷۹ جامعه تا دوران اخیر به جا مانده‌اند» (بیتس و پلاک، ۱۶۳: ۱۳۷۵).

از مطالعه امثال لشکریان، به واژگانی چون تیر، نشان، هزیمت، لشکر، سرهنگ، بنه‌پا، مرد جنگی، جنگ و نیام بر می‌خوریم. سلاح‌هایی چون شمشیر، کمان، تیغ کج (خنجر)، اسلحه و تفنگ در این امثال وجود دارد. جز تفنگ، بقیه سلاح‌ها مربوط به گذشته می‌باشد و وجود تفنگ، تحول این سلاح‌ها را نشان می‌دهد، ضمن این‌که بیان‌کننده جدید بودن این مثل به نسبت امثال دیگر می‌باشد.

در امثال مربوط به خنیاگران، به آلت‌های موسیقی بر می‌خوریم که هنوز برخی از آنها کاربرد دارد؛ سرنا، طبل، دنیک، ساز، در کنار آواز، زمینه رقص را فراهم می‌کند و شاید همین تنوع موجب شده مثل «آدم نمی‌داند به کدام سازش برقصد» پیدا شده باشد.

**۲.۳.۳. تغییر روساخت امثال طبقات:** تعدادی از مثل‌های مربوط به طبقات شغلی، مفهوم یکسانی دارند؛ ولی با توجه به مشاغل دچار تغییر و تحول شده‌اند؛ به عنوان نمونه، دو مثل زیر مربوط به کوزه‌گران و پینه‌دوزان می‌باشد. صورت ظاهری آنها با هم متفاوت است؛ در حالی که مفهوم هر دو یکی است:

۱. کوزه‌گر از کوزه شکسته آب می‌خورد.

۲. کفش پینه‌دوز پاشنه ندارد.

امثال زیر نیز که درباره کسی که کارش مبنای درست و اصولی نداشته باشد، یا برای انسانهای حقه باز به کار می‌رود:

۱. صد چاقو بسازد؛ یکی دسته ندارد. (چاقو سازان)

۲. صد کوزه بسازد؛ یکی دسته ندارد. (کوزه‌گران)

۳. هزار قبا بدوزد؛ یکیش آستین ندارد. (خیاطان)

۴. هزار کیسه بدوزد؛ یکیش ته ندارد. (کیسه دوزان)

مفهوم همه آنها یکسان است؛ اما صورت ظاهری آنها با هم متفاوت است؛ زیرا هریک از آنها، مربوط به یکی از حرفه‌ها می‌باشد و در آنها، ناگزیر از به کار بردن آن واژه‌ها می‌باشیم. به عبارت دیگر، همه آنها، ژرف ساخت یکسانی دارند؛ در حالی که روساخت متفاوتی دارند.

این تغییرات، بیشتر هنگام تحول امثال رخ می‌دهد، به عبارت دیگر، هرگاه مثلی از میان دارندگان یک پیشه به میان شاغلان دیگری رفت؛ شکلی سازگار با پیشه جدید به خود می‌گیرد. و امثال بالا، بیانگر این دگرگونی می‌باشد.

**۳.۳.۳. سازندگان امثال پیشه‌ها:** امثال سازنده مشخصی ندارند. به همین دلیل، امثالی که مرتبط با فعالیت پیشه‌های خاصی بوده‌اند، در ردیف آن پیشه‌ها ذکر کرده‌ایم. هرچند در بیشتر موارد، وجود الفاظی مربوط به پیشه‌های مختلف، بیانگر خاستگاه این گونه امثال می‌باشد؛ اما گاهی سیاق کلام نشان می‌دهد که سازنده این امثال، طبقات مورد بحث در آنها نیست. موارد زیر نمونه‌ای از این گونه امثال به شمار می‌روند:

۱. دهاتی که پولدار شد، در تابستان بخاری می‌گذارد.

سیاق گفتار نشان می‌دهد که این مثل را شهری‌ها برای روستاییان ساخته‌اند؛ آن هم روستاییانی که از آنها ثروتمندتر بوده‌اند و ظاهر کلام نشان می‌دهد که افراد مورد اشاره آنها، به قول امروزی‌ها افرادی تازه به دوران رسیده بوده باشند.

۲. آهنگری کاری ندارد، آهن را دراز کنی، میل می‌شود؛ پهن کنی، بیل می‌شود.

این مثل گفتاری طنز آمیز است و با وجود این که ریشه داستانی برای آن نقل کرده‌اند؛ اما به نظر می‌رسد، دارندگان مشاغل دیگر در آغاز برای شوخی و سرگرمی و برای سر به سر دوستان آهنگر خود گذاشتن به ساختن چنین مثلی اقدام کرده باشند و بعد دیگران هم آن را به عنوان تعریض برای کسی که حرفه یا شغل و عملی را آسان شمارد، به کار برده‌اند.

۳. یک روز حلاجی می‌کند؛ سه روز پنبه از ریش برمی‌چیند.

این مثل را نیز دارندگان پیشه‌های دیگر برای پنبه‌زان (حلاجان) به کار برده‌اند و کم‌کم تعریضی شده است، برای دارندگان پیشه‌های پر زحمت و کم درآمدی که درآمد و زحمت آنها با هم همخوانی نداشته باشند.

#### ۴. نتیجه‌گیری و تکمله

پژوهش حاضر به نتایجی منجر گردیده که فهرست وار مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱. این پژوهش پاسخی مثبت، به سؤال اصلی پژوهش بود و بیانگر تأثیر مثبت مشاغل بر مثل‌ها، به عنوان بخشی از زبان می‌باشد؛ به عبارت دیگر، مؤید وجود زبان‌گونه در میان مشاغل مختلف می‌باشد.
۲. هر چند، مثل حکمت عامه مردم است و خاص و عام در ساختن و به کارگیری آن نقش داشته‌اند؛ نتایج این پژوهش، بیانگر روستایی بودن جامعه ما در گذشته می‌باشد؛ زیرا بیشترین بسامد امثال این داده‌ها (۰/۰۶۳/۹۴) مربوط به مشاغل روستایی چون کشاورزی، دامپروری و باغداری است؛ در حالی که امثال شهری تنها (۰/۰۳۶/۰۵) امثال را به خود اختصاص داده است.
۳. تنوع شغلی در شهر، اندکی بیش از ده برابر (۰/۱۰/۶۶) مشاغل روستایی است؛ زیرا در میان امثال مرتبط با پیشه‌های شهری، ۳۲ شغل به چشم می‌خورد؛ در حالی که مثل‌های مرتبط با پیشه‌های روستایی، تنها مربوط به سه شغل کشاورزی، دامپروری و باغداری می‌باشد؛ البته این آمار، بدون احتساب مشاغل مشترک بین شهر و روستا در نظر گرفته شده است.
۴. بسامد امثال مربوط به پیشه‌ها بیانگر اهمیت یا عدم اهمیت آنها می‌باشد؛ به عنوان نمونه، از میان ۱۳۳ مثل مربوط به پیشه‌های روستایی، ۶۳ مثل مربوط به کشاورزی؛ ۵۳ مثل، مربوط به دامپروری و ۱۷ مثل، مربوط به باغداری می‌باشد و این امر، بیانگر اهمیت کشاورزی و دامپروری در مقایسه با باغداری می‌باشد.
- در میان مثل‌های مرتبط با پیشه‌های شهری نیز از میان ۳۲ شغل، در مجموع، ۷۵ مثل، مثل‌های مربوط به داد و ستد با ۱۳ مثل بیشترین بسامد را به خود اختصاص داده است که اگر صنف زرگران را نیز در ردیف دادوستدکنندگان محسوب داریم، این آمار به ۱۸ مثل خواهد رسید؛ در حالی که برای ۱۸ پیشه، چون حلاجی، دباغی، دلاکی، پینه‌دوزی و ... هر کدام، تنها یک مثل وجود دارد و این امر، بیانگر اهمیت داد و ستد می‌باشد. توجه به زندگی مردم در گذشته و اهمیت بازرگانی در تهیه مایحتاج مردم نیز، مؤید این نظر می‌باشد.
۵. بررسی مثل‌های مربوط به پیشه‌های گوناگون، می‌تواند در دست‌یابی به نتایجی جالب توجه، مفید واقع گردد. به عنوان نمونه، در بررسی امثال مربوط به صنف آشپزها، متوجه می‌شویم که در میان غذاهای به کار رفته در امثال، آش با ۱۰ مثل بیشترین بسامد را به خود اختصاص داده و در ردیف اول قرار می‌گیرد. آبگوشت و کله پاچه، هر کدام با چهار مثل در ردیف دوم؛ برنج با دو مثل، در مرتبه سوم و کباب با یک مثل در مرتبه آخر قرار دارند. این امر بیانگر اهمیت آش به عنوان غذای اصلی ایرانی در زمان گذشته می‌باشد. ذکر چهل و هفت نوع آش در لغت‌نامه دهخدا و اطلاق مجازی واژه آشپز به پزنده انواع غذاها و واژه آشپزخانه به مکان پختن آنها نیز مؤید این نظر است. برنج و کباب با کمترین بسامد، بیانگر عدم علاقه مردم و شاید عدم دسترسی آنها به این دو غذا می‌باشد؛ در حالی که امروزه، برنج جزو غذاهای اصلی ایرانی‌ها در آمده و این امر همراه افزایش غذاهای خارجی خبر از تغییر ذائقه ایرانیان دارد.
۶. بررسی امثال مربوط به پیشه‌ها نشان می‌دهد که امثال مندرج در آنها از یکی از سه وضعیت زیر برخوردارند:
  - الف. از بین رفتن برخی از مشاغل: به دلیل تغییر شرایط زندگی مردم، برخی از پیشه‌ها، چون کیسه‌دوزی، روغن‌کشی، سقایی، خرکچی و آرسی‌دوزی از بین رفته‌اند؛ زیرا به عنوان نمونه، دیگر کسی پول خود را در کیسه حمل نمی‌کند.
  - ب. کم رونقی برخی از پیشه‌ها: برخی از پیشه‌ها، به طور کامل از بین نرفته‌اند؛ بلکه بسیار کم رونق گردیده‌اند؛ مانند، دباغی، پنبه‌زنی، نمدالی، کوزه‌گری و چاقوسازی.
  - ج. تغییر برخی از مشاغل: برخی از مشاغل از بین نرفته‌اند؛ بلکه با تغییر شرایط زندگی، تغییر کرده‌اند؛ پزشکی، مکتب‌داری، عطاری و گازری از این دسته‌اند؛ پزشکی سنتی به پزشکی جدید و پیدایی پزشکان متخصص انجامیده،

عطاری به داروسازی و عطار به داروساز تغییر جهت داده‌اند؛ ناگفته نماند که در گذشته، عطاران، علاوه بر فروش داروهای گیاهی، کار پزشکی را نیز انجام می‌داده‌اند؛ البته عطاری سنتی هنوز هم کم و بیش در شهرهای ایران به چشم می‌خورد. گازی جای خود را به اتوشویی و مکتب‌داری جای خود را به معلمی و استادی داده‌اند؛ اما تغییرات در همین حد، محدود نمانده و بسیار متنوع است؛ به عنوان نمونه، گرچه مکتب‌خانه به مدرسه و مکتب‌دار به معلم تبدیل شده، اما تغییرات تنها محدود به این سطح نیست؛ بلکه نظام تعلیم و تربیت به طور کلی دگرگون گشته است.

۷. گاهی امثال به تناسب مشاغل مختلف، تغییر کرده‌اند. به عنوان نمونه، مثل «هزار چاقو بسازد یکی دسته ندارد» در میان کوزه‌گران، تغییر کرده و رنگ این پیشه را به خود گرفته و به صورت زیر در آمده است: «هزار کوزه بسازد یکیش دسته ندارد».

۸. نبود امثال مربوط به پیشه‌های جدید، به ویژه امثال مربوط به پیشه‌های عصر حاضر، بیانگر کندی یا روند رو به توقف مثل‌سازی در زبان فارسی می‌باشد.

همان‌گونه که اشاره شد، این موارد بیانگر مثبت بودن فرضیه تحقیق یعنی تأثیر پیشه‌ها بر امثال می‌باشد و وجود ویژه زبان را در میان دارندگان پیشه‌ها اثبات می‌کند. همچنین تحلیل این مثل‌ها، بیانگر بافت اجتماعی جامعه ما در گذشته می‌باشد.

## منابع

### الف: فارسی

- امان‌اللهی بهاروند، اسکندر. (۱۳۷۸). *کوچ نشینی در ایران*، پژوهشی درباره عشایر و ایلات، تهران: نشر آگاه.
- بهمنیار، احمد. (۱۳۶۱). *داستان نامه بهمنیاری*، به کوشش فریدون بهمنیار، تهران: انتشارات علمی.
- بیستس، دانیل و پلاک، فرد. (۱۳۷۵). *انسان‌شناسی فرهنگی*، مترجم محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
- ترادگیل، پیترو. (۱۳۷۶). *زبان‌شناسی اجتماعی*، ترجمه محمد طباطبایی، تهران: نشر آگاه.
- دبیرسیاقی، محمد. (۱۳۶۶). *گزیده امثال و حکم*، تهران: تیراژه.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۵۲). *امثال و حکم*، تهران: امیرکبیر، چهار جلد.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). *لغت نامه*، تهران: دانشگاه تهران.
- روح‌الامینی، محمود. (۱۳۷۹). *نمودهای فرهنگی و اجتماعی در ادبیات فارسی*، تهران: نشر آگاه.
- شکورزاده بلوری، ابراهیم. (۱۳۸۰). *دوازده هزار مثل فارسی و سی هزار معادل آنها*، مشهد: آستان قدس رضوی.
- طیبی، حشمت‌اله. (۱۳۷۴). *مفهوم جامعه شناختی گروه و طبقه در شاهنامه*، *نمیرم‌ازین پس که من زنده‌ام*، مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت فردوسی، به کوشش غلامرضا ستوده، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۱۲). *شاهنامه*، به تصحیح محمد رضانی، تهران: انتشارات خاور.
- گیدنز، آنتونی. (۱۳۷۶). *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
- وکیلان، سیداحمد. (۱۳۸۱). *سخن سردبیر، مجله فرهنگ مردم*، دوره اول، ۱.

### ب: عربی

صینی، محمد اسماعیل و دیگران. (۱۹۹۲ م). *معجم‌الامثال العربیه*، بیروت: مکتبه لبنان.

### ج: انگلیسی

Borg, Walter R. and Call, Meredith Damien. (1989). **Educational Research: An Introduction, Fifth Edition**, New York & London : Longman,

Paczolay, Gyula. (2002). **Some Notes on Theory of Proverbs**, (University of Veszprem, Hungary), Available at: [w.w.w.vein./library/ve/proverbs/some.htm](http://w.w.w.vein./library/ve/proverbs/some.htm).